

پس من می تونم چی کار کنم؟

حیوونای قصه: زنبور، مرغه، گاوه، مار و سگ

توی یه صبح آفتابی تابستون زنبوره و مرغه و گاوه و سگه نشسته بودن دور سفره صبحونه!

زنبوره گفت:

چقد این عسل شیرینه *** آدم - نه ببخشید - حیوون کیف می کنه ببینه

انقد که خوش رنگه *** سرش همیشه جنگه!

گاوه گفت:

یه شیره خوشمزه و مفید *** سالم و جادویی و سفید

بخور تا که جون بگیری *** کی دیگه می خواد یه سیبیل شیری؟!

مرغه گفت:

بخور یه لقمه نیمرو *** تا که بگیری نیرو

نیمروی فوق‌الاده *** آماده می شه چه ساده

هر کس داشت از غذایی که آورده بود تعریف می کرد و به دوستاش تعارف می کرد که از غذاش بخورن: تعارف!

حیوونا کم کم حواسشون جمع شد به اینکه سگه یه مدته ساکنه. از همدیگه با اشاره پرسیدن: تو می دونی سگه چرا ناراحته؟ و

هیچکدوم نمی دونستن!

- ما فکر می کنیم که تو ناراحتی. - دوس داری راجبش بهمون بگی؟

سگه گفت:

من فایده‌ای ندارم *** بگین اصلا اینجا چیکارم؟!

شما همتون کار بلدین *** به من کلی غذا می دین

ولی من چیکار می کنم براتون *** یه روز مهمون، دو روز مهمون!

- خب تو... به دور از هر افاده‌ای *** یه دوست فوق‌العاده‌ای

- تو دوست خوب مایی *** فدات بشم الهی!

- حتمنی یه کاری بلدی *** چه کارایی امتحان کردی؟!

سگه گفت:

نه تخم مرغ و نه شیر *** نه عسل و نه پنیر

بلد نیستم هیچ کدوم *** باید بیارم به روم!

- حتما تو به چیز دیگه ای خوبی
- جوینده یابنده اس بریم بجویم!
- تو پری داری که بره تو بالشت؟
- یا چرمی که کنن کت یا شلوارش؟
- می تونی شهد گلو بمکی؟
- غصه نخور! شاید یه کار دیگه ای بلدی

همون موقه، سر و کله ی ماره پیداش شد. فیش!

من مار خیلی خطرناکم! *** نیش می زنم به عالم و آدم!

سگه با صدای بلند هاپ هاپانش گفت:

به دوستای من کار نداشته باش! (سکوت)

(با خنده) بیا صبونه بخور با ما به جاش!

ماره تا اون موقه فکر می کرد حیوونا دشمنشن، واسه همین می خواست نیششون بزنه.

بعدش از سگه ترسید، می خواست فرار کنه که با پیشنهاد خوشمزه رو به رو شد.

- تو یه نگهبان خوبی برامونو
- با ماها دوست می کنی دشمنامونو

همه با هم:

با هم می سازیم یه جنگل باحال *** ما رو که ببینی می شی سرحال

نویسنده: عطیه محسنی